

فصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش‌های ادبی - قرآنی»
سال پنجم، شماره اول (بهار ۱۳۹۶)

سرچشمه‌های قرآنی اندیشه حافظ

مهدی دشتی^۱

چکیده

اگر این سخن ویتگنشتاین را بپذیریم که زبان همان ذهن است و ذهن همان زبان، دیگر برای شناخت اندیشه هرکس و از جمله حافظ راهی جز تامل جدی بر آثار زبانی او نمی ماند. اما این، همه راه نیست بلکه پس از شناخت اندیشه، سرچشمه‌ها و آبشخورهای آن نیز باید شناسایی شود تا راز وجودی این معجزه زبانی و ادبی آشکار گردد.

در این میان، توجه به تصریحات گوینده و صاحب سخن، در درجه اول از اهمیت قرار دارد. چرا که ما را به دور از لغزش‌ها و خودپنداری‌ها به سرمنزل مقصود می‌رساند.

بدین منظور، در این نوشتار کوشیده ایم تا به معرفی نکاتی بپردازیم که اندیشه حافظ و مآلاً سرچشمه‌های اصلی، خاصه ریشه‌های قرآنی آن را آشکار می‌کند. این نکات برگرفته از سخن حافظ، بویژه تصریحات او بر مبنای گزارش قزوینی - غنی و نیز خانلری است، البته با پرهیز از تاویلات شخصی و پیرایه‌های ناهمگون با متن و در واقع مطابق با اصول هرمنوتیک. امید که این مجموعه بتواند مفید و راهگشا باشد.

کلید واژه‌ها: حافظ، لسان الغیب، قرآن، محکم و متشابه

*تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۸/۲۴ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۳/۰۹

مقدمه

حافظ خوانی، سیره‌ی ما ایرانیان و بلکه همه‌ی فارسی‌زبانان است. با وجود این در فهم حافظ مختلفی‌م و این اختلاف در سطحِ خواصّ ژرفتر است و شدیدتر!

در این میان شگفت آن که گاه عامل اختلاف را خود حافظ می‌نماییم که تأویل‌پذیر سخن گفته است و پر ابهام و پراهم و عروسِ معانی را در پرده‌ی الفاظی رهن و رموزی لاینحل پوشانده و آرزوی دیدارش را بر مُحال بسته است.

لکن حقیقت چیست آیا واقعاً حافظ چنین قصد و نظری داشته یا مردم ما آن چنانند که بتوان قرن‌ها ایشان را در سودایِ خامِ فهمِ نافهمی، معطلِ گذارد و بازی داد؟!!

ما بر آنیم که هرگز این گونه نیست. نه مردم هوشمند و با فرهنگ ما چنین اند و نه حافظ چنان. او آشکارا و مبین سخن گفته لکن با تأسی و تأثیری آگاهانه از فرهنگ و ساختار قرآنی که اگر با این فرهنگ و ساختار و نحوه تأسی و تأثر حافظ از آن آشنا باشیم در فهم حافظ مختلف نخواهیم شد و از لغزشها و تأویلاتِ شخصی و سلیقه‌ای و مغایر با متن در امان خواهیم ماند.

در این نوشتار می‌کوشیم تا همین را مبرهن سازیم و آنچه را که نتیجه‌ی سالیان متمدای غور و تأمل در دیوان حافظ است عرضه محضر حافظ پژوهان و دستداران زبان و ادب فارسی قرار دهیم.

روش ما در این بحث اتکا به سخن حافظ است بویژه تصریحات او بر مبنای گزارش قزوینی - غنی و نیر خانلری و هدف، توجه دادن به امری است که امیدواریم بتواند پایانی باشد بر اختلافات موجود در فهم حافظ که اهمیتی بسزا دارد.

البته در باب تأثر حافظ از قرآن کارهای بسیاری انجام شده که همگی درخور تحسین است لکن در باب چند و چون تفصیلی این تأثیر و دلایل و پیامدهای آن کمتر بحث شده، چیزی که این نوشتار درصدد بیان آن است.

پردازش تحلیلی موضوع

برای آن که بحث، صورتی منظم داشته باشد آن را در بندهایی گاه کوتاه و گاه بلند، مقدماتی و اصلی عرضه می‌داریم و البته در همه جا گوش به حافظ می‌سپاریم تا ضمن پرهیز از پیش داوری‌ها و تأویلات شخصی، قطع این مرحله با همراهی خضر کرده باشیم:

۱. حافظ، عالم است و اهل فضل و دانش:

فلک به مردم نادان دهد زمام مراد تو اهل فضلی و دانش همین گناهت بس^۱

۲. اهل تقوی است و ضدّ ظلم و نفاق و ریا و این همه را خلاف مسلمانی می‌داند:

ما نه رندان ریایم و حریفان نفاق آن که او عالم سرّست بدین حال گواست
فرض ایزد بگذاریم و به کس بد نکنیم و آنچه گویند روانیست نگوئیم رواست
گرچه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود تا ریا ورزد و سالوس مسلمان نشود

انجام واجبات الهی (فرض ایزد بگذاریم)، عدم ظلم (به کس بد نکنیم) و روا ندانستن محرّمات (و آنچه گویند روا نیست نگوئیم رواست) که با زبان طنز و کنایه بیان شده دقیقاً معادل است با معنای تقوی در اصطلاح قرآن کریم و اسلام صحیح (طوسی (بی تا)، ج ۶، ص ۱۸۹). جامع دیوان حافظ، هم ملازمت بر تقوی و هم احسان را از جمله اوصاف خواجه برشمرده است. (قزوینی - غنی (بی تا)، ص ۱۳۵۳، البته اغلب حافظ پژوهان نیز بر این نکته هم دستانند: (زرین کوب، ۱۳۵۴، ص ۲۰۱-۲۰۲؛ همایی، ۱۳۵۳، ص ۵۲ و ۵۳ و داوری اردکانی، ۱۳۷۳، ص ۱۳۱ و ۱۳۲).

۳. خود را لسان الغیب می‌داند:

چه گویمت که به میخانه دوش مست و خراب سروش عالم غییم چه مژده‌ها دادست
من آن مرغم که هر شام و سحرگه ز بام عرش می‌آید صفیرم
مرا به رندی و عشق آن فضول غیب کند که اعتراض بر اسرار علم غیب کند

در این ابیات حافظ مدعی است که با عالم غیب ارتباط دارد (سروش عالم غییم چه مژده‌ها داده است) و از آنجا الهام می‌گیرد (ز بام عرش می‌آید صفیرم) و لذا اعتراض بر سخن خود را، اعتراض بر اسرار عالم غیب می‌داند و جالب است که در طول تاریخ، این ادعا از او پذیرفته شده است چنان که جامع دیوان حافظ وی را معدن اللطائف الروحانیة و مخزن المعارف السبحانیة وصف کرده است. (قزوینی - غنی (بی تا)، ص ق) ؛ علاوه بر او از اوایل قرن نهم هجری یعنی در فاصله زمانی کمتر از ده سال از مرگ خواجه، عنوان لسان الغیب برای حافظ رواج یافته است چنان که در کتاب لطائف اشرفی که در شرح احوال و نقل اقوال سید اشرف جهانگیری سمنانی (م: ۸۰۸ ق) است و شخصی به نام نظام الدین غریب یمنی آن را گردآوری کرده، ذکر مختصری از خواجه آورده و در ضمن آن گفته است: سخنان وی چنان بلند معنی افتاده اند که هیچ کس را از این طائفه، آن چنان واقع نشد حتی که

سخنان وی را "لسان الغیب" می‌گویند (ص ۳۷۰، طبع دهلی، ۱۲۹۷ ق. به نقل از، مجتبائی، ۱۳۸۵: ص ۱۴۳)؛ آذری طوسی نیز در کتاب منتخب جواهر الاسرار که در ۸۴۰ ق یعنی کمتر از پنجاه سال از مرگ خواجه تالیف کرده، سخن حافظ را متضمن معارف الاهی و حقایق نامتناهی شمرده و گفته است که او را "لسان الغیب" لقب داده‌اند (ص ۴۰۹)، جامی هم در نفحات الانس (ص ۶۱۱) حافظ را لسان الغیب و ترجمان الاسرار می‌داند. پس از جامی دولتشاه سمرقندی نیز سخن حافظ را واردات غیبی خوانده است. (ص ۳۰۲) نیز دانشنامه جهان اسلام، ۱۳۸۷، ج ۱۲ ص ۳۸۲. با وجود این و علی‌رغم تصریح خواجه، خانلری نظر دیگری ابراز داشته است! (خانلری، ۱۳۶۲، ص ۱۱۴۹).

۴. حافظ قرآن است:

ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ به قرآنی که اندر سینه داری

مصراع ثانی گرچه به زبان کنایه است لکن به واسطه قسمی که در آن است، تأکیدی روشن بر حافظ قرآن بودن شاعر دارد و البته این مطلبی است که جمله حافظ شناسان بر آن اتفاق نظر دارند. (خرمشاهی، ۱۳۹۱، ج ۱۹، ص ۶۳۶-۶۳۹)

۵. عالم به معانی و حقایق قرآنی بر مبنای ۱۴ روایت است و دعوت کننده به سوی آن:

عشقت رسد به فریاد ار خود بسان حافظ قرآن ز برِ بخوانی در چارده روایت
یعنی عشق به فریادت خواهد رسید اگر تو هم مانند حافظ، قرآن را از طریق چارده روایت^۱ در سینه داشته باشی.

۶. تا آنجا متأثر از قرآن و حقایق وحیانی آن است که سخنش را تفسیر قرآن می‌داند:

چو من ماهی کلک آرم به تحریر تو از نون والقلم می‌پرس تفسیر
در این بیت علاوه بر جنبه هنری آن که از تناسب بین ماهی و نون، و کلک و قلم، سرچشمه می‌گیرد و نیز تلمیح و تداعی‌هایی که به ماجرای حضرت یونس مربوط می‌شود، حافظ به نکته مهمی هم تصریح دارد و آن آشنایی وی با تفسیر قرآن است چنان که از مخاطب می‌خواهد تا از این حیث از وی سوال و به عبارتی کسب فیض کند.

و مشحون از نکات قرآنی:

زحافظان جهان کس چو بنده جمع نکرد لطائف حکمی با نکات قرآنی

در این مطلب نیز حافظ شناسان اتفاق دارند که شعر حافظ ملامت از نکات و معارف قرآنی است. (پاکتچی، ۱۳۹۱، ج ۱۹، ص ۶۳۹-۶۴۱)

و در نتیجه، بیت الغزل معرفت:

شعر حافظ همه بیت‌الغزل معرفت است آفرین بر نفس دلکش و لطف سخنش

۷. تأثر حافظ از قرآن کریم، تأثری همه‌جانبه است:

صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ هرچه کردم همه از دولت قرآن کردم

در این جا مناسب است که به نمونه هایی از آثار این تأثر همه جانبه اشاره کنیم:

۷-۱. شعرش همچون قرآن کریم، فرا زمانی است:

شعر حافظ در زمان آدم اندر باغ خُلد دفتر نسرین و گل را زینت اوراق بود

در بیت بالا به قرینه «زمان آدم»، شعر حافظ نه تنها در عصر و زمان وی و بعد از آن بلکه از گذشته های دور وجود داشته و نفس کشیده تا حدی که دفتر گلها را مایه زینت و زندگی بوده است. این، نمی شود مگر آن که شعر او عصری و نسلی نبوده و فرای زمان، حضور و بروز داشته است.

۷-۲. و نیز فرا زمینی:

صبحدم از عرش می آمد خروشی عقل گفت قدسیان گویی که شعر حافظ از بر می کند

در این بیت حافظ با به کارگیری صنعت تشخیص در باب عقل، پذیرش فرازمینی بودن شعر خویش را مبرهن و عقلائی، و نه خیالی جلوه داده است.

۷-۳. و با تاریخ برساخته زمینیان کاری ندارد:

ما قصه سکندر و دارا نخوانده‌ایم از ما به جز حکایت مهر و وفا مپرس

قصه سکندر و دارا، اشاره دارد به سنت سرگذشت نامه سیاسی ایرانی و یونانی که در کتب اصول فن سیاست و اخلاق قدیم مندرج بوده است (دانش پژوه، ۱۳۴۹، ص ۱۷۶-۱۷۸). حافظ با کنار نهادن این سنت، رهایی خود را از تاریخ مخلوقی که به اغراض گوناگون نیز آمیخته است، اعلام کرده سنت دیگری را که در مهر و وفا خلاصه می شود و تداعی سنن الهیه را می کند، آشکار می سازد.

۷-۴. و اساس رندی حافظ را تشکیل می‌دهد و از همین روی ناآشنایان با قرآن و غریقان علوم مخلوقی، آن را نمی‌فهمند:

زاهد ار رندی حافظ نکند فهم چه باک دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند
در این بیت، حافظ با استفاده از تشبیه تمثیل و گویی اسلوب معادله، زهد مرسوم زمانه را ناشی از دیو و رندی مطلوب خویش را ناشی از قرآن خوانی دانسته است.

هر کو نکند فهمی زین کلک خیال انگیز نقشش به حرام ار خود صورتگر چین باشد

حافظ اسرار الهی کس نمی‌داند خموش از که می‌پرسی که دور روزگاران را چه شد

قدر مجموعه گل مرغ سحر داند و بس که نه هر کو ورقی خواند معانی دانست

۷-۵. و باید با قرآن، معارف و حقایق الهی مندرج در آن آشنا بود تا کلام حافظ را فهمید:

تا نگردی آشنا زین پرده رازی نشنوی گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش

۷-۶. و حافظ خود را موظف می‌داند که این حقایق را صراحتاً بازگو ننماید مگر با دوست:

به مستوران مگو اسرار مستی حدیث جان مپرس از نقش دیوار

مدعی خواست که آید به تماشاگاه راز دست غیب آمد و بر سینۀ نامحرم زد

رازی که بر خلق نهفتیم و نگفتیم با دوست بگویم که او محرم راز است

حدیث دوست نگویم مگر به حضرت دوست که آشنا سخن آشنا نگه دارد

۷-۷. و همان گونه که برای فهم قرآن، پاکی فطرت (روم ۳۰) و بلاغت (فصلت ۳) مدخلیت

دارد، برای فهم سخن حافظ نیز باید علاوه بر طبع و فطرتی پاک از کدورات نفسانی، با بلاغت

فارسی دری هم آشنا بود:

ز شعر دلکش حافظ کسی بود آگاه که لطف طبع و سخن گفتن دری داند

۷-۸. و همانگونه که در قرآن خطا و کجی نیست (زمر ۲۸)، حافظ نیز سخن خویش را میرا از

خطا می داند:

کسی گیرد خطا بر نظم حافظ که هیچش لطف در گوهر نباشد

۷-۹. و همان گونه که در قرآن، آیات محکمه وجود دارد که در فهم آنها، بین آشنایان با عربی

فصیح اختلافی نیست حافظ نیز از این گونه ابیات بسیار دارد که هرگز محل نزاع نبوده است:

- که هیچش لطف در گوهر نباشد که بسی گل بدمد باز و تو در گل باشی

- خوشا شیراز و وضع بی مثالش خداوندا نگهدار از زوالش

- نوبهار است در آن کوش که خوشدل باشی که بسی گل بدمد باز و تو در گل باشی

- خوشا شیراز و وضع بی مثالش خداوندا نگهدار از زوالش

- تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن که دوست خود روش بنده پروری داند

۷-۱۰. و همان گونه که بعضی از آیات قرآن کریم، مفسر بعضی دیگرستⁱⁱⁱ، بعضی از ابیات

حافظ نیز مفسر و مبین بعضی ابیات دیگرست. مثلاً حافظ از می و مستی و شراب و میخانه بسیار

می گوید تا جایی که سرود:

به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزلها

لکن در ابیاتی دیگر، معنای مراد خود از این تعابیر را چنین آشکار می کند:

۱. بهشت عدن اگر خواهی بیا با ما به میخانه که از پای خُمت روزی به حوض کوثر اندازم

که به قرینه بهشت عدن و حوض کوثر روشن می گردد که مراد از میخانه و خم، شراب طهور

است و نه باده انگوری.

مستی عشق نیست در سر تو رو که تو مست آب انگوری

که از تعبیر مستی عشق که اضافه ای استعاری و از نوع استعاره بالکنایه است معلوم می گردد که

مراد خواجه از شراب، همان عشق است و در نتیجه کسی که مست باده انگوری است با این عوالم

بیگانه است.

خرم دل آن که همچو حافظ جامی ز می الست گیرد

می‌الست اشاره دارد به آیه ۱۷۲ از سوره اعراف و معلوم می‌گردد که مراد خواجه از شراب، عشق است و مراد از عشق همان قبول عبودیت ربّ و اقرار به ربوبیتِ الله در روز الست است. چیزی که هرگز حافظ از آن دست نکشید و نخواهد کشید:

سر ز مستی برنگیرد تا به صبح روز حشر هر که چون من در ازل یک جرعه خورد از جام دوست

۱. و یا در ارتباط با معشوق خویش که با وی ماجرای پایان ناپذیر دارد (ماجرای من و معشوق مرا پایان نیست / و آنچه آغاز ندارد نپذیرد انجام)، در طی ابیات بسیار، خصوصیاتِ بیان می‌دارد که به روشنی او را مشخص می‌سازد:

بشر است و ممکن است که دچار بیماری یا گزند گردد (غ ۱۰۶ / ب ۱)؛^{۱۷} عرب است (غ ۶۴ / ب ۱)، بنده است (غ ۱۲۲ / ب ۶)، شاه خویان است (غ ۱۲۱ / ب ۸)، شاهان ظاهری مقهور اویند (همان)، برای تزکیه و تطهیر آلودگان آمده (غ ۱۷۱ / ب ۸)، گوهری پاک دارد (غ ۱۹۰ / ب ۷)، جسمانی است (غ ۲۳۲ / ب ۱)، دادگستر است (غ ۲۳۹ / ب ۸)، ولی است و حافظ، ولای او دارد (غ ۲۶۶ / ب ۶ و غ ۲۸۷ / ب ۷)، مظهر لطف ازل است (غ ۲۹۳ / ب ۸)، روشنی چشم امل است (همان)، جامع علم و عمل است (همان)، جان جهان است (همان)، شاه شجاع است (همان)، شاه جهان است (غ ۳۰۴ / ب ۹)، مقسیم رزق است (همان)، شافع مشفع است (غ ۳۲۱ / ب ۱۰)، وزیر است^{۱۸} (غ ۳۶۰ / ب ۷)، دانا به همه رسوم شرع و حکمت است (غ ۴۱۰ / ب ۴)، بنده برگزیده خداست (غ ۴۸۴ / ب ۲)، پاکیزه دل است و پاکیزه نهاد (غ ۴۸۴ / ب ۱۰)، از قدرتمندان ظاهری پروائی ندارد (غ ۴۹۱ / ب ۶)، صاحب چشم بصیرت است (غ ۴۹۲ / ب ۱)، شمع خلوتگه پارسائی است (همان / ب ۲)، ساقی است^{۱۹} (همان / ب ۳) و سلام حافظ بر او باد. (همان / ب ۱).

۷-۱۱. و به تأسی از قرآن، طریقت حافظ همان صراط مستقیم است:

در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر اوست در صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست

در ذیل آیه ۶ از سوره حمد روایات بسیاری از شیعه و سنی وارد شده که صراحت دارد بر این که صراط مستقیم، امیرالمومنین علی (ع) است و راه، محمد و آل اوست (ع) و نیز ولایت اهل بیت (ع) است. (امینی، ۱۳۶۳، ص ۱۴۷-۱۴۹). همچنین در ذیل همه آیاتی از قرآن کریم که درباره صراط مستقیم نازل شده، روایات متعددی باز از طریق شیعه و سنی روایت شده که مراد از همه این موارد، امیرالمومنین (ع) است. (همان، ص ۱۴۹-۱۵۷)

۱۲-۷. و باز به تأسی از قرآن، حافظ در جهت تزکیه و تغییر آراء و اندیشه‌ها و اخلاق و آداب باطل اهل زمان خود و زدودن غفلتها و بیداری مردم می‌کوشد و می‌سراید البته گاه به تصریح^{vi} و گاهی نه که به مواردی از هر دو اشاره می‌کنیم.

الف: تصریحات

مثلاً در نقد و رد آراء اشعری و معتزلی می‌گوید:

می‌خور که عاشقی نه به کسب است و اختیار این موهبت رسید ز میراث فطرتم
و جامعه را دعوت می‌کند که از این عقائد اختراعی دست بردارند و همچون حافظ به فطرت
الاهی خویش بازگشت نمایند تا از عاشقی که موهبتی الهی و فطری است بهره مند گردد. در این بیت
چنان که پیش از این گذشت مراد از می، عشق است لذا امر به می خوردن، تعبیر دیگری از همان امر
به عاشقی کردن است گویی حافظ ما را به پیروی مستمر از فطریات فرا می‌خواند.

• و یا نفی در یوزگی از دربار شاهان:

ما آبروی فقر و قناعت نمی‌بریم با پادشه بگوی که روزی مقدر است

در این بیت حافظ با استفاده از صنعت تشخیص برای فقر و قناعت اعتبار و حیثیتی فراتر از اعتبار
و حیثیت شاهان ظاهری و دربارهای آنان رقم زده است.

• و یا نفی جهل و بی‌خبری و تحریض به حرکت و تلاش:

ای بی‌خبر بکوش که صاحب‌خبر شوی تا راهرو نباشی کی راهبر شوی

• و یا نفی واعظان بی‌عمل و توبه فرمایان دغل:

واعظان کاین جلوه بر محراب و منبر می‌کنند چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند
مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند

و یا نفی فلسفه و عرفان اصطلاحی:

یکی از عقل می‌لافت یکی طامات می‌بافت بیا کاین داوری‌ها را به پیش‌داور اندازیم

و یا نفی فلک موجب فلک زدگی:

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم

• و یا نفی جبر:

سهو و خطای بنده گرش اعتبار نیست معنی عفو و رحمت آمرزگار چیست؟
و مردم را دعوت می کند تا در این نکته بیاندیشند که اگر جبر است پس چرا توبه و عفو و رحمت گذاشته اند و اگر گناه از اوست پس چرا ما را عفو می کنند؟

ب: غیر صریح

۱. گاه حافظ به تأسی از نوعی استدلال قرآنی سخن گوید، توضیح آن که در قرآن کریم گاهی برای ابطال باطلی چنین استدلال می شود که در ابتداء، حرف باطل مخاطب، وانمود به قبول می شود. آنگاه با در نظر گرفتن نتایج آن که آشکارا باطل است، نتیجه می شود که آن حرف و آن مقدمه باطل بوده است. مثلاً خداوند برای ابطال عقیده تعدد الّه، ابتداء با آوردن "لو" که دلالت بر فرض محال دارد، فرض می نماید که چنین چیزی یعنی تعدد الّه، وجود داشته باشد آنگاه نتایج آن را بیان می کند که وقوع فساد در اصل خلقت است و چون این نتیجه را هیچ عاقلی نمی پذیرد پس نتیجه می شود که آن فرض مقدماتی، باطل است و چنین می فرماید: **لو كان فيهما آلهة آلا الله لفسدتا (انبیاء ۲۲)**. و نظیر همین شیوه است، نحوه سخن حضرت ابراهیم (ع) با پرستندگان ماه و خورشید و ستارگان (انعام ۷۶-۷۸). حافظ این شیوه را بسیار به کار می برد مثلاً می گوید:

عیبم مکن به زندی و بدنامی ای حکیم کاین بود سرنوشت ز دیوان قسمتم

یعنی اگر جبر تقدیری را بپذیریم، نتیجه اش چنین می شود که دیگر نمی توان زندان و بدنامان را سرزنش کرد و عیب گرفت و نهی از منکر کرد. چون چنین نتیجه ای را خرد، فطرت و وحی نمی پذیرد پس متوجه می شویم که آن مقدمه که می گفت جبر تقدیری وجود دارد، باطل است. و از همین نوع است بیت زیر و موارد دیگر:

برو ای ناصح و بر دردکشان خرده مگیر کارفرمای قدر می کند این من چه کنم

و گاه با زبان طنز بدین تزکیه و اصلاح می پردازد. مراد ما از طنز همان تعریف محمدرضا شفیعی کدکنی است. یعنی سگه ای که یک رویش جمع نقیضین است و روی دیگرش شکستن یک تابو (نیزرک: شفیعی، ۱۳۷۳، ص ۴۶۷-۴۲۱). از نظر ایشان تمام هنر حافظ در اسلوب اوست و در مرکز اسلوبش نوعی بیان نقیضی و پارادوکس به شرحی که گذشت وجود دارد. مثلاً درباره صوفیان می گوید:

صوفی ار باده به اندازه خورد نوشش باد ورنه اندیشه این کار فراموشش باد

باده نوشی با تصوّف که مدعی تزکیه است، جمع نقیضینی است که حاصلش شکسته شدن تقدّس کاذب صوفیان است.

یا می فرماید:

ز پادشاه و گدا فارغم بحمد الله کمین گدای در دوست، پادشاه من است

پادشاهی و گدایی با هم متناقضند لکن با جمع این دو، تابوی پادشاهان ظاهری و گدایان درگاه ایشان (بزرگان کشوری و لشکری و عالمان و فقهای درباری) را شکسته، اثبات حرمت پادشاه حقیقی و گدایان درگاه وی را می کند.

یا می فرماید:

گناه اگر چه نبود اختیار ما حافظ تو در طریق ادب باش و گو گناه من است

در اینجا نیز دو مفهوم "گناه اختیار ما نیست" و "گناه اختیار ماست" که متناقضند با هم جمع گشته است تا ادب حاکم بر جامعه که در واقع بی ادبی است (چراکه گناهان ما را به خدا نسبت می دهد و با این حال، تبدیل به یک تابو شده و حرمت و تقدّس یافته) شکسته شود و ادب حقیقی که بیانگر اختیار ماست و این که حقیقتاً فاعل گناه ماییم و نه خداوند را، اثبات کند. روشتر این که می گوید: ای حافظ! اگر چه بنا به ادب رسمی و حاکم بر جامعه، عقیده بر این است که گناه، کار ما نیست لکن تو بر طریق ادب حقیقی که مطابق خرد و وجدان و شرع حقیقی و مخالف ادب رسمی است، باش و بگو و اعتراف کن که گناه کار من است تا این تابو شکسته شود و مردم، ادب حقیقی را فراگیرند و از شرّ ادب رسمی حاکم که گاه در پوشش کلامی و گاه فلسفی و عرفانی عرضه و توجیه می شود، نجات یابند.

۸. شهر و زمانه حافظ:

روش و منش قرآنی حافظ در شهر و زمانه او خریداری ندارد و موجب فشارها و تنگناها می گردد تا جایی که حافظ تصمیم بر مهاجرت و گریز می گیرد:

سخندانی و خوش‌خوانی نمی‌ورزند در شیراز بیا حافظ که تا خود را به ملکی دیگر اندازیم

البته وضع شهر و دیار حافظ همیشه این گونه نبوده است لکن اکنون، آب و هوای آن سقله پرور گشته و حامی مزورّان و نارفقان، لذا در این ایام فتنه انگیز، حافظ کنج عزلت نشینی و رعایت نهان اندیشی را صلاح می داند:

- شهر یاران بود و خاک مهربانان این دیار
 - آب و هوای پارس عجب سفله پرور است
 - می خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب
 - در این زمانه رفیقی که خالی از خلل است
 - نه من ز بی عملی در جهان ملولم و بس
 - صراحی و حریفی گرت بچنگ افتد
 - در آستین مرقع پیاله پنهان کن
 مهربانی کی سرآمد شهیاران را چه شد
 کو هم‌رهی که خیمه از این خاک برکنم
 چون نیک بنگری همه تزویر می کنند
 صراحی می ناب و سفینه غزل است
 ملالت علما هم ز علم بی عمل است
 به عقل نوش که ایام فتنه‌انگیز است
 که هم‌چو چشم صراحی زمانه خونریز است

خدای را به میم شست و شوی خرقه کنید
 که من نمی‌شنوم بوی خوش از این اوضاع

و سراسر غزلی با مطلع:

یاری اندرکس نمی بینیم یاران را چه شد
 دوستی کی آخر آمد دوستداران را چه شد

البته بررسی شهر و زمانه حافظ و نبود منش قرآنی مطابق میل حافظ در این مختصر نمی‌گنجد و لذا بدین نکته بسنده می‌شود که حافظ اوضاع اجتماعی و سیاسی زمان خود را بدترین و آشوب زده ترین نمونه در دوره های تاریخ ایران می‌داند تا حدی که از این که هنوز می‌توان عطر گلی از ارزشهای فرهنگی و معنوی را در جامعه فارس بوید اظهار تعجب می‌کند و می‌گوید:
 از این سموم که بر طرف بوستان بگذشت
 عجب که بوی گلی هست و رنگ یاسمنی

۹. عُسرت حافظ:

در شهر و زمانه‌ای که وصف آن از زبان حافظ رفت، بی‌شک برای او که بر صراط مستقیم است و اندیشه اصلاح دارد و با زرق و ریا و تزویر و نفاق، بیگانه و از جان و دل محب رسول (ص) است و آل او، و مبنای عمل خویش را قرآن و اهل بیت پیامبر قرار داده است، زندگی کردن دشوار است و حالت عُسرت محقق، چنان که خود فرمود:

کجا روم چه کنم چاره از کجا جویم
 که گشته‌ام ز غم و جور روزگار ملول

۱۰. دلیل اصلی هجوم زمانه بر حافظ و مقاومت و مجاهده وی:

بنا به سخن حافظ، دلیل اصلی ناسازگاری زمانه با وی و فشار و هجمه پیران جاهل و شیخان گمراه بر او و خبث بدگویان در میان انجمن، اعتقاد به یک چیز است: "خدا، ازل و عهد الست" متأثر از آیه «الست بریکم قالوا بلی» که در قالب عشق حافظ به پیر مغان مطرح می شود.

نصیح به طعن گفتم که رو ترک عشق کن	محتاج جنگ نیست برادر، نمی‌کنم
حافظ، جناب پیرمغان جای دولتست	من ترک خاکبوسی این در نمی‌کنم
میرسد پیر مغانم ز من مرنج ای شیخ	چرا که وعده تو کردی و او بجا آورد
از آستان پیرمغان سر چرا کشم	دولت درین سرا و گشایش در این در است
و در این راه قال و مقال عالمی را می‌پذیرد:	
من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان	قال و مقال عالمی می‌کشم از برای تو

و حتی خرمن عمر بر باد می‌دهد^{viii}، لکن عهد نمی‌شکند و وفا نمی‌گذارد:

اگرچه خرمن عمرم غم تو داد به باد به خاک پای عزیزت که عهد نشکستم

چرا که اولاً عهد او با پیر مغان، ازلی است:

حلقه پیر مغانم ز ازل در گوش است بر همانیم که بودیم و همان خواهد بود

مراد حافظ از "ازل"، همان "الست" است چنان که فرمود:

مطلب طاعت و پیمان و صلاح از من مست که به پیمان‌کشی شهره شدم روز الست

خرم دل آنکه همچو حافظ جامی ز می الست گیرد

و مقایسه کنید با:

به هیچ دور نخواهید یافت هوشیارش چنین که حافظ ما مست باده ازلست

سر ز مستی برنگیرد تا به صبح روز حشر هر که چون من در ازل یک جرعه خورد از جام دوست

ثانیاً، اوست که حافظ را از جهل رهانده و صاحب ولایت است:

بنده پیر مغانم که ز جهلم برهاند پیر ما هر چه کند عین ولایت باشد

زان روز بر دلم در معنی گشوده شد کز ساکنان درگه پیر مغان شدم

ثالثاً، مأمّن وفا و مدرّس عشق حافظ است:

حافظ جناب پیرمغان مأمّن وفاست
درسِ حدیث عشق برو خوان وزو شنو

رابعاً، پناه حافظ در برابر هر غمی است:

و گر کمین بگشاید غمی ز گوشه دل
حریم درگه پیر مغان، پناهت بس

و حافظ جز آستان او درگه نجاتی نمی‌شناسد:

گرم نه پیر مغان در به روی بگشاید
کدام در بزخم چاره از کجا جویم

لذا حافظ، مصلحت خویش را جز در خدمت پیر مغان نمی‌بیند:

به ترک خدمت پیر مغان نخواهم گفت
چراکه مصلحت خود در آن نمی‌بینم

و اما این پیرمغان کیست که از یک سو در کانون عشق و ارادت، وفا و ولایت و علم و معنویت

حافظ است و از سوی دیگر موجب اصلی هجمه و فشار اهل زمانه است بر وی؟

حافظ خود او را چنین شناسانده است:

در آن غوغا که کس کس را نپرسد
من از پیر مغان منت پذیرم^{ix}

خوب این کدامین غوغاست که کسی به فکر کسی نیست و همه در فکر نجات خویش‌اند و از

یکدیگر می‌گریزند؟ قرآن کریم پاسخ را فرموده است: روز قیامت (یَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ

و صَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ. (عبس ۳۴-۳۶)

و اما در روز قیامت که روز حساب و کتاب است و آدمیان، بهشتی یا دوزخی می‌گردند، این پیر مغان

کیست که حافظ و بلکه همه، منت دار اویند چراکه به برکت او از دوزخ، رهایی یافته و بهشتی می‌گردند؟

شیعه و سنی در پاسخ این سوال متفقند که این مرد، کسی جز امیرالمومنین علی ابن ابیطالب علیه

السّلام نیست، چراکه اوست، قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ^x. و کسی به سلامت از نار عبور نمی‌کند مگر آن که

جواز عبور از حضرت (ع) در دست داشته باشد.^{xi}

۱۱. خدا جویی و تقیّه حافظ:

غربت و عسرت حافظ و فشارهای همه جانبه حریفانی که از اندیشه های قرآنی دورند، موجب

می‌شود تا به تقیّه روی آورد، در مجالس کمتر حاضر می‌شود و عزلت پیشه می‌گیرد:

جز صراحی و کتابم نبود یار و ندیم تا حریفان دغا را ز جهان کم بینم
و اگر شعری می‌سراید ^{xi} در نهایت پرده‌پوشی است:
من این حروف نوشتم چنان‌که غیر ندانست تو هم ز روی کرامت چنان بخوان که تو دانی

راز حافظ بعد از این ناگفته ماند ای دریغا رازداران یاد باد
و از جمع‌آوری مجموعه اشعارش تا آخر عمر خودداری می‌کند. جامع دیوان حافظ در مقدمه
می‌نویسد که چون قوام الدین عبدالله بکرات و مرآت از خواجه درخواست می‌کرد تا این فواید را همه
در یک عقد می‌باید کشید. آن جناب (یعنی خواجه حافظ) حواله‌ای در ترفیع این بنا را بر ناراستی
روزگار کردی و به غدر اهل عصر عذر آوردی تا در تاریخ سنه اثنی و تسعین و سبعمائه ودیعت
حیات بموکلان قضا و قدر سپرد. (قزوینی و غنی، بی‌تا)، ص قز - قط)..
وخامت اوضاع بقدری است که حافظ، سخن گفتن از حقایق یارِ حقانی را در میان جمع و
جامعه موجب ترک سر می‌داند:

کلک زبان کشیده حافظ در انجمن با کس نگفت راز تو تا ترک سر نکرد
خالی از لطف نیست اگر اشاره کنیم که در بیت قبل، وصف «کشیده» برای کلک زبان به نحوی
استعاره آن را به شمشیری کشیده از نیام مانند ساخته است و تداعی می‌کند سخن سعدی را که
فرمود: و خلاف راه صواب است و نقض رای اولوالالباب ذوالفقار علی در نیام و زبان سعدی در کام
(سعدی، ۱۳۸۳، ص ۲۷).

گویی صراحتاً از او خواسته شده تا لب از گفتن حقایق فرو بندد:
گویند رمز عشق مگویند و مشنویید مشکل حکایتی است که تقریر می‌کنند
و برآستی که انجام چنین کاری برای او سخت و دشوار است چراکه هدف او که بدان می‌بالد
آشکارکردن اندیشه و تفکری است که قرن‌هاست در زیر نقاب جعل و تحریف و کتمان از مردم نهان
داشته شده است.

کس چو حافظ نگشاد از رخ اندیشه نقاب تا سر زلف سخن را بقلم شانه زدند
ناچار فقط برای دوست، راز خویش می‌گوید:
رازی که بر غیر نگفتیم و نگوییم با دوست بگوییم که او محرم راز است

حدیث دوست نگویم مگر به حضرت دوست که آشنا سخن آشنا نگه دارد
چراکه محرمی نمی‌بیند:

محرم راز دل شیدای خود کس نمی‌بینم ز خاصّ و عام را
- آنکس است اهل بشارت که اشارت داند نکته‌ها هست بسی، محرم اسرار کجاست
- دلم خزانۀ اسرار بود و دست قضا درش بیست و کلیدش به دلستانی داد
- چه جای صحبت نامحرم است مجلس انس سر پیاله بپوشان که خرقه پوش آمد

و از ارباب کینه و کج طبعان دل کور، پرهیز می‌کند:

- غم حبیب نهران به ز گفت و گوی رقیب که نیست سینه ارباب کینه محرم راز
- بیا تا در می صافیت راز دهر بنمایم به شرط آن که ننمایی به کج طبعان دل کورش
و گاه از شدت تقیه و تنهایی، به جان آمده ، متاثر از اندیشه های قرآنی به خدا پناه می برد و
دست به دعا بر می دارد:

- سینه مالا مال درد است ای دریغا مرهمی دل ز تنهایی به جان آمد خدا را مرهمی
- یارب کجاست محرم رازی که یک زمان دل شرح آن دهد که چه گفت و چه شنید

عاقبت وقتی راه حقیقت‌گویی آشکار و بی‌پرده را بسته و پرخطر می‌بیند به مجازگویی و
شوخی و طنز روی می آورد و استفاده از «اسلوب شطح و بیان نقیضی»^{xiii}:

- حافظم در مجلسی، دردی کشم در محفلی بنگر این شوخی که چون با خلق صنعت می‌کنم
- کرده‌ام توبه به دست صنم باده‌فروش که دگر می‌نخورم بسی رخ بزم آرایی
واعظ شهر که مردم ملکش می‌خوانند قول ما نیز همین است که او آدم نیست
(حافظ چاپ قدسی)

و در این راه برای او مجموعه عرفان بدون آن که در جهان‌بینی‌اش هیچ نقشی داشته باشد، یک
ابزار است، همان گونه که مجموعه شطرنج ، اساطیر ، موسیقی و دیگر مجموعه‌های موجود در
کلّ یک فرهنگ^{xiv} و بنا به تعبیر خودش، خرقه‌ایست:

حافظ به زیر خرقه قدح تا به کی کشی در بزم خواجه پرده ز کارت برافکنم

و درون پیرهن سوزها دارد:

طراز پیرهن زرکشم مبین چون شمع که سوزهاست نهانی درون پیرهن
و عاشقی و رندی از یادش نرفته و نمی‌رود:

- همیشه پیشه من عاشقی و رندی بود دگر بکوشم و مشغول کار خود باشم
- عهد الست من همه با عشق شاه بود وز شاهراه عمر بدین عهد بگذرم
راهم مزن بوصف زلال خضر که من از جام شاه جرعه‌کش حوض کوثرم

شیعه و سنی بر این متفقند که آن کسی که در روز قیامت اختیار دار حوض کوثر و ساقی آن است و منافقان را از آن حوض دور می‌کند ولی شیعیان را از آن سیراب می‌کند، امیرالمومنین علی ابن ابیطالب (علیهما السلام) است. مجمع الزوائد، هیمی ۹ / ۱۳۱ و ۱۰ / ۳۶۷؛ کنوز الحقایق، مناوی ص ۹۴ و ص ۱۸۸؛ الاستیعاب ابن عبدالبر ۲ / ۴۵۷؛ تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۱۴ / ۹۸؛ الریاض النضرة ۲ / ۲۰۳، المناقب احمد بن حنبل، کنز العمال، متقی هندی ۶ / ۴۰۲؛ تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، ۳ / ۲۸۴؛ مستدرک حاکم نیشابوری ۳ / ۱۳۸ و ... به نقل از فیروزآبادی، ۱۳۷۴، ج ۳ ص ۴۸۸-۴۹۶. بنابر این مراد از شاه در این غزل مشهور حافظ که از حیث بلندی مانند قصیده است امیرالمومنین علی ابن ابی طالب (علیهما السلام) است.

شاهها اگر به عرش رسانم سریر فضل مملوک این جنابم و مسکین این درم
من جرعه نوش بزم تو بودم هزار سال کی ترک آبخورد کند طبع خوگرم

۱۲. حافظ چگونه حافظ شد

چنان که پیش از این اشارت رفت، راز حافظ و مسأله اصلی وی، عشق به پیرمغان در نگاهی به خدا و بیشتر به امیرمؤمنان علی ابن ابی طالب (ع) است. و هرچه دارد از رهگذر همین عشق و ایمان و تربیتهای قرآنی دارد حتی شاعری و سخنوری بی‌مانندش که دلها را مسخر کرده:

شعرم به یمن مدح تو صد ملک دل گشاد شعرم به یمن مدح تو صد ملک دل گشاد

و نقل مجالس گشته:

مرا تا عشق تعلیم سخن کرد حدیثم نکته هر محفلی بود

و او را در صدر نشانده است:

<p>سالها بندگی صاحب دیوان کردم در سایه تو بلبل باغ جهان شدم در مکتب غم تو چنین نکته‌دان شدم کز ساکنان درگه پیر مغان شدم این همه قول و غزل تعبیه در منقارش یار شیرین سخن نادره گفتار من است من نظم دُر چرا نکنم از که کمترم کی باشد التفات به صید کبوترم حافظ که دوش از لب ساقی شنید راز اثر تربیت آصف ثانی^{xvi} دانست</p>	<p>- گر به دیوان غزل صدرنشینم چه عجب - ای گلبن جوان^{xv} بر دولت بخور که من - اول ز تحت و فوق وجودم خبر نبود - آن روز بر دلم در معنی گشوده شد - بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود - آن که در طرز غزل نکته به حافظ آموخت - گردون چو کرد نظم ثریا به نام شاه - شاهین صفت چو طعمه چشیدم ز دست شاه - چون باده باز بر سر خم رفت کف زنان - حافظ این گوهر منظوم که از طبع انگیخت</p>
--	--

نتیجه

با توجه به آنچه بیان شد، می‌توانیم مبنای فهم حافظ را همان منظومه فرهنگی قرار دهیم که خود از آن لبریز است و بدان تصریح دارد یعنی قرآن در چهارده روایت. ضمن برکنار ماندن از لغزشها، شاهد تبیین هنری شگرف و لطیفی از معارف و حیانی و حقایق قرآنی و عشق و التزام بدانها می‌شویم که می‌تواند هم فرد و جامعه را آگاهی و طراوتی مستمر بخشد و هم ایشان را از تند باد حوادث و سموم زمانه در امان نگه دارد. این ریشه‌های قرآنی در رویکردهای مختلف در شعر او نمود داشته است. زبان و بیان شاعر در طرح مضامین قرآنی به صورت صریح و غیر صریح با توجه به مقتضای حال مشهود است. به همین دلیل نگاه هرمنوتیک و تاویل متن اساس کار تحلیل اندیشه‌های قرآنی حافظ در این مقاله است.

منابع

الف: کتب

۱. امینی، عبدالحسین (۱۳۶۳)، تفسیر فاتحه الكتاب، ترجمه قدرت الله حسینی، تهران، مکتبه الامام امیرالمؤمنین العامه.
۲. الحسینی میلانی، علی (۱۳۷۸/۵۱۴۲۰)، نفحات الازهار فی خلاصه عقبات الانوار، قم، المؤلف.
۳. خانلری، پرویز نائل (۱۳۶۹)، دیوان حافظ، با تصحیح و توضیح پرویز نائل خانلری، تهران، خوارزمی.
۴. خویی، آیت الله سید ابوالقاسم (۱۳۶۰)، البیان، ترجمه محمد صادق نجمی و هاشم هریسی، قم، مجمع ذخایر اسلامی.
۵. داوری اردکانی، رضا (۱۳۷۳)، شاعران در زمانه عسرت، تهران، گروس.
۶. دشتی، مهدی (۱۳۸۶)، توحید در ادب فارسی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۷. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۵۴)، از کوچه رندان، تهران، کتاب های جیبی.
۸. سعدی، مصلح بن عبد الله، ۱۳۸۳، کلیات سعدی، به کوشش بهاءالدین خرمشاهی، تهران، دوستان.
۹. شفیعی کدکنی، محمد رضا (۱۳۷۳)، موسیقی شعر، تهران، آگاه.
۱۰. الطبرسی، ابوالفضل علی بن الحسن (۱۳۸۱/۵۱۴۲۳)، مشکاه الانوار فی غرر الاخبار، تحقیق مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، قم، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث.
۱۱. الطوسی، محمد بن حسین (بی تا)، تفسیر التبیان، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۲. عسکری، علامه سید مرتضی (۱۳۱۷/۵۱۹۹۶م)، القرآن الکریم و روایات المدرستین، تهران، شرکه التوحید للنشر.
۱۳. علوی، پرتو (۱۳۶۳)، بانگ جرس، تهران، خوارزمی.
۱۴. فیض الاسلام، سید علی نقی (۱۳۵۱)، نهج البلاغه، ترجمه و شرح سید علی نقی فیض الاسلام، تهران، نامعلوم.
۱۵. فیروزآبادی یزدی، سید مرتضی حسینی (۱۳۷۵/۵۱۴۱۵)، فضائل الخمسه من الصحاح الستة، ترجمه شیخ محمد باقر ساعدی، تهران، نشر فیروزآبادی.
۱۶. قزوینی-غنی (بی تا)، دیوان حافظ، تهران، کتابفروشی زوار.
۱۷. قزوینی، شیخ مجتبی (بی تا)، بیان الفرقان فی توحید القرآن، مشهد، شرکت چاپخانه خراسان.

۱۸. مجتبابی، فتح الله (۱۳۸۵)، شرح شکن زلف، تهران، سخن.
۱۹. محمدی ری شهری، محمد (۱۳۷۹)، اهل البیت در قرآن و حدیث، ترجمه حمید رضا شیخی و حمید رضا آژیر، قم، دارالحدیث.
۲۰. ناتل خانلری، پرویز (۱۳۶۲)، دیوان حافظ، تهران، خوارزمی.
۲۱. همایی، جلال الدین (۱۳۴۳)، مقام حافظ، تهران، کتابفروشی فروغی.

ب: مقالات

۱. پاکتچی، احمد، ۱۳۹۱ "حافظ و معارف قرآنی"، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، سید محمد کاظم بجنوردی، تهران، مرکز دائرة المعارف اسلامی، ج ۱۹، ص ۶۳۹-۶۴۱.
۲. خرمشاهی، بهاءالدین، ۱۳۹۱ "حافظ و قرآن"، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، سید محمد کاظم بجنوردی، تهران، مرکز دائرة المعارف اسلامی، ج ۱۹، ص ۶۳۶-۶۳۹.
۳. دشتی، مهدی (پاییز ۱۳۸۸)، "چهارده روایت"، زبان و ادب پارسی، فصلنامه دانشکده ادبیات فارسی و زبانهای خارجی، شماره ۴۱، ص ۶۰-۷۱.
۴. مجتبابی، فتح الله (۱۳۸۷)، "حافظ، شمس الدین محمد"، دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، تهران، بنیاد دائرة المعارف اسلامی، صفحه ۳۷۷ تا ۳۸۴.

یادداشت‌ها

۱- جامع دیوان حافظ نیز او را به مفسر العلماء و نحاریر الادباء، وصف کرده است. (قزوینی - غنی، بی تا، ص ق)
 ۲- برخی مراد از چارده روایت را قرائت‌های هفت گانه مشهور می‌دانند که چون هر یک دارای دو راوی است، مجموعاً چهارده روایت می‌شود. و البته این سخنی نارواست چرا که این قرائت‌ها، ساختگی است و هیچ اعتباری ندارد و ساخته و پرداخته زنادقه است که در اواخر قرن اول هجری با جعل روایاتی به نام پیامبر اکرم (ص) و صحابه گرانقدرشان، خواستند تا این گونه بنمایند که آیات قرآن کریم به صور گوناگون نازل شده و در نتیجه متن قرآن دچار تحریف لفظی و نهایتاً معنوی گشته و حجیت ندارد. متأسفانه کار اختلاف قرائت بقدری بالا گرفت که به گزارش ذهبی در کتاب معرفة القراء الکبار، به بیش از هفتصد مکتب قراءه رسید که هریک از دیگری متمایز بود. این کثرت وحشتناک و بی‌دلیل موجب شد که عاقبت در سال ۳۰۰ هجری، ابوبکر بن مجاهد مکاتب قراءات متکثره را به هفت مکتب قراءه مختصر کرد که به نام هفت نفر است که تنها دو نفرشان (ابن عامر و ابوعمر) عرب‌اند و پنج نفر دیگر غیر عرب‌اند و هیچ‌کدام نه زمان پیامبر (ص) را درک کردند و نه صحابه ایشان را. و خبر قراءتشان هم خبر واحد است و اقدم ایشان که ابوعمر عبدالله بن عامر الیحصی الدمشقی است متوفای ۱۱۸ هجری است. خوشبختانه به لطف خدا و وعده الهی (حجر ۹) این اختلاف قراءت‌ها به متن قرآن کریم راه نیافت و تنها در کتب علم القراءه و بعضی از تفاسیر ماند و ماند و متن قرآن کریم به همان گونه که نازل شده و در زمان پیامبر (ص) مکتوب گشته و پس از ایشان تکثیر شده بود، به صورتی واحد باقی ماند و معیار است چنانکه هر قراءتی که مخالف آن باشد از درجه اعتبار ساقط می‌باشد. (برای تفصیل بحث و مستندات آن -- عسکری، ۱۴۱۷ه، ج ۲ ص ۱۸۹-۲۶۶؛ خوئی، ۱۳۶۰، ج ۱؛ معرفت، ۱۳۸۶). ثانیاً قراءت‌های یادشده ولو در صورت صحت، در سطح تکثرات لفظی مانده، راهی به حقایق قرآنی نداشته، دانش و بصیرتی به بار نمی‌آورد تا بتواند موجب فریادرسی عشق شود چه برای حافظ و چه برای غیر او. چنانکه مثلاً قراءه "علیهم" در بخش اخیر از سوره حمد که به ده شکل مختلف در کتب علم القراءه روایت شده (عسکری، ۱۴۱۷ه، ج ۲ ص ۲۳۶) چه بابتی از معانی می‌گشاید، و حفظ این ده روایت چه حقیقتی را آشکار می‌سازد تا که حافظ، از بر بودن چنین اختلافات سرگیجه آوری را مایه فخر خویش کند و آنرا موجب دستگیری عشق از خود و امثال خود قلمداد نماید؟ بویژه که بعضی از این اختلاف قراءت‌ها علاوه بر تحریف لفظی قرآن کریم و دگرگونی نص که کبیره‌ای عظیم است (بقره ۷۹) موجب تغییر احکام الهی همچون حرام گشتن حلال و حلال گشتن حرام نیز شده است. (-- همان، ج ۲ ص ۲۵۶) بی شک ساحت خواجه که مرغی زیرک است (خانلری، ۱۳۶۲، ج ۳ ص ۴۵۹) از افتادن در چنین دام‌هایی بری است. حال که چنین است پس مقصود او از این چهارده روایت چیست؟ به گمان بنده با توجه به قرینه "عشقت رسد به فریاد"، باید این چهارده روایت اولاً در ارتباط با معانی و حقایق قرآنی باشد. ثانیاً با هم متغایر و متضاد نباشند ثالثاً در غایت صحت و اتقان باشد و رابعاً از همان آبشخور قرآن یعنی وحی الهی سرچشمه گرفته باشد تا بتواند تکیه‌گاه و فریادرس هر عاشق حقیقی گردد. حال بنا به نص قرآن کریم (بقره ۱۵۱)، نحل ۴۴ و ۸۲، واقعه ۷۹، احزاب ۳۳ و آل عمران ۷) و حدیث ثقلین که تواتر معنوی آن مورد اجماع مسلمین است (الحسینی الميلانی،

۱۳۷۸، ج ۲ ص ۸۳-۲۲۱) جز پیامبر اکرم (ص) و عترت طاهرینش (ع) و به عبارت صریحتر چهارده معصوم (ع) چه کس دیگری می‌تواند مصداق درست این چهارده روایت باشد؟ بویژه که حافظ خود به تبعیت و پیروی خویش از خاندان پیامبر (ص) که موجب همّت (= دعای خیر*) شحنه نجف (= امیرالمؤمنین ع) می‌گردد تصریح کرده است:

حافظ اگر قدم زنی در ره آستان به صدق
بدرقه رهت شود همّت شحنه نجف

نام دیگر این تبعیت و پیروی، تشیع است و در اصل لغت شیعه الرجل اتباعه و انصاره. یعنی شیعه هرکس، عبارتند از پیروان و یاران او -- المعجم الوسیط و المصباح المنیر.

و باز فرموده است:

حافظ از دست مده صحبت این کشتی نوح
و رنه طوفان حوادث ببرد بنیادت

شیعه و سنی از قول پیامبر اکرم (ص) روایت کرده‌اند که پیامبر اکرم (ص)، در طی حدیثی اهل بیت خود را به کشتی نوح تشبیه کرده، تأکید فرمودند که اگر بر آن سوار شوند نجات یابند و الا غرق خواهند شد: أَلَا إِنَّ مَثَلَ اَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مَثَلُ سَفِينَةِ نُوْحٍ مِنْ قَوْمِهِ، مَنْ رَكِبَهَا نَجِيَ وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ. (المستدرک علی الصحیحین، ۳ / ۱۶۳ / ۴۷۲۰؛ تاریخ بغداد ۱۲ / ۹۱؛ فرائد السمّطین، ۲ / ۲۴۲ / ۵۱۶؛ امالی الطوسی ۶۰ / ۸۸ / ۴۵۹ / ۱۰۲۶ و ۷۳۳ / ۱۵۳۲؛ کمال‌الدین ۲۳۹ / ۵۹ و منابع دیگر به نقل از محمدی ری شهری، ۱۳۷۹، ج ۱ ص ۱۲۰-۱۲۴)

بنابر این در ارادت و تمسک و تشیع حافظ جای شکی باقی نمی‌ماند و مراد از چهارده روایت نیز بخوبی آشکار می‌گردد و مسلم می‌شود که حافظ شیعه امامی است و با معارف قرآنی از طریق پیامبر (ص) و عترت طاهرینش (ع) بخوبی آشنا و عامل است و علاوه بر این، دیگران را نیز بدین صراط مستقیم دعوت می‌نماید. برای تفصیل بیشتر: مقاله چهارده روایت، مجله زبان و ادب، ش ۴۱.

* از افادات استاد دکتر شفیعی کدکنی است.

iii - مانند آیات نساء ۶۹، بقره ۶۱، آل عمران ۹۰ و حجر ۵۱ که مجموعاً مفسر آیه هفتم از سوره حمداند. یا احزاب ۳۳ که مفسر آیه ۷۹ از سوره واقعه است. و دو آیه اخیر که مجموعاً مفسر «الرأسخون فی العلم» در آیه هفتم از سوره آل عمران اند.

iv - نشانی غزلها و ابیات بر مبنای تصحیح قزوینی - غنی است.

v - در آن شبی که در غار حراء اولین وحی قرآنی بر پیامبر اکرم (ص) نازل شد. پیامبر اکرم (ص) به تنها همراه خود در غار یعنی امیرالمؤمنین فرمودند: یا علی آنک تسمع ما اسمع و تری ما اری الا آنک لست بنبی و لکنک وزیر و آنک لعلی خیر. (فیض الاسلام، بی تا، ج ۴، خ ۲۳۴، ص ۸۱۲).

vi - مقایسه کنید با احادیثی که شیعه و سنی هر دو نقل کرده اند که امیرالمؤمنین (ع) اختیار دار حوض کوثر و ساقی آن است و منافقان را از آن دور می‌کند.

(-) الریاض النضره، ۲ / ۲۰۳؛ کنز العمال ۶ / ۴۰۲؛ المناقب، احمد بن حنبل؛ مستدرک حاکم، ۳ / ۱۸۳؛ به نقل، فیروزآبادی، ۱۳۷۴، ج ۳ ص ۴۹۰-۴۹۶) و نیز باب مدینه علم و حکمت و هدایت و اسلام است و جز از طریق ایشان راهی بدین معانی نیست. (همان، ج ۳ ص ۵۳-۵۸)

vii - چنانکه در قرآن کریم نیز در بسیاری از موارد، عقاید و اخلاق و آداب باطل، صراحتاً طرد و رد شده است. همچون کفر و شرک و ظلم و جبر و تثلیث و تفویض و نفاق و ربا و زنا و سرقت و تبعیت از گذشتگان جاهل و بی عقل و زنده بگور کردن دختران و شراب و قمار و غیبت و حسد و کبر و تبرج و قتل و طعن و استهزاء و لغو و تشبیه خالق به مخلوق یا تشبیه مخلوق به خالق و کتمان و تحریف حق و انکار معاد و تاسی به اهل کتاب و نظائر آن.

viii - جامع دیوان حافظ، او را مولانا الاعظم السعید، المرحوم الشّهِید یاد کرده است. (قزوینی و غنی، (بی تا)، ص ق) و این صراحت دارد که عاقبت، حافظ، جان بر سر پای‌بندی به عقائد حقّه خویش گذارده است.

ix - این بیت مطابق است با نسخه مورخ ۸۱۸ هـ به گزارش خانلری، ۱۳۶۹، ج ۱ ص ۶۶۵ و ج ۲ ص ۱۱۳۰.

x - صواعق محرّقه، ابن حجر عسقلانی، ص ۷۵؛ کنز العمال، متقی هندی، ۶ / ۴۰۲؛ کنوز الحقایق، مناوی، ص ۹۲ به نقل از فیروزآبادی، ۱۳۷۵، ج ۳ ص ۴۹۹-۵۰۰ نیز -- محمدی ری شهری، ۱۳۷۹، ج ۲ ص ۶۶۹-۶۷۳ و ص ۶۹۵-۶۹۷.

xi - تاریخ بغداد، خطیب بغدادی ۱۰ / ۳۵۶؛ الریاض النضره ۲ / ۱۷۲ و ۱۷۷، به نقل از فیروزآبادی، ۱۳۷۴، ج ۳ ص ۴۹۷-۴۹۸ نیز -- محمدی ری شهری، ۱۳۷۹، ج ۲ ص ۶۵۶-۶۵۸.

xii - حجم غزل‌های خواجه و مقایسه آن با سال‌های نسبتاً دراز شاعری او نشان می‌دهد که وی در هر سال بیش از ۱۰ غزل نگفته و پیداست که در این فاصله‌ها او جز پرداختن به همین حجم نسبتاً اندک غزلها کاری هنری و شعری نداشته است. -- شفیع کدکنی، ۱۳۷۳، ص ۴۲۵.

xiii - شفیع کدکنی، ۱۳۷۳، ص ۴۳۲.

xiv - همان، ص ۴۳۵.

xv - در جنگ بدر چون آن دلاوری‌ها را امیرالمومنین (ع) بانجام رساند. ندایی بلند شد و به گوش حاضران رسید که می‌گفت: لاسیف الّا ذوالفقار و لافتی الّا علی. تاریخ طبری ۲ / ۱۹۷ امیرالمومنین (ع) فرمود آن ندا دهنده جبرئیل بود که بر پیامبر اکرم (ص) نازل شد و خطاب بدیشان گفت: لاسیف الّا ذوالفقار و لافتی الّا علی. کنز العمال، ۳ / ۱۵۴؛ حضرت ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلام فرمودند که در روز بدر، فرشته‌ای به نام رضوان از آسمان فریاد زد: لاسیف الّا ذوالفقار و لافتی الّا علی. ذخائر العقبی، محب الدین طبری، ص ۷۴ و ریاض النضره، ۲ / ۱۹۰. همه به نقل از فیروزآبادی، ۱۳۷۴، ج ۳ ص ۱۷۱-۱۷۳. لذا از آن روز به بعد، امیرالمومنین (ع) به عنوان جوان اول اسلام شناخته شد.

xvi - آصف اول، آصف بن برخیا وزیر حضرت سلیمان (ع) است و مراد از آصف ثانی امیرالمومنین علی ابن ابیطالب (ع) است که پیامبر اکرم (ص) ایشان را به امر پروردگار وزیر خویش قرار داد -- فیض الاسلام، ۱۳۵۱، ج ۴ ص ۸۱۲.